

مام مشکلات معطوف بخش خصوصی نیست

گزارشی از برگزاری همایش اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست های کلی آن

اشاره:

- همایش نقد و بررسی اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست های کلی آن با محورها و موضوعات زیر در مسجد دانشگاه صنعتی امیرکبیر برگزار شد و موارد مربوط به این اصل مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت:
- ۱- آیا سیاست های کلی ابلاغ اصل ۴۴ به تحقق آرمان های مکتبی و اصول و راهبردهای اقتصادی مطرح در قانون اساسی می انجامد؟
 - ۲- آیا این سیاست ها به حل مشکلات جاری اقتصاد ایران (اعم از بیکاری، تورم و ...) منجر خواهد شد؟
 - ۳- سیاست های ابلاغی چه تأثیری می تواند در عرصه های فرهنگ، اجتماع و سیاست ایران بگذارد؟
 - ۴- بین این سیاست ها و مبانی اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد اسلامی چه نسبتی نهفته است؟
 - ۵- نقد و مقایسه مبانی دستاوردهای مکاتب اقتصادی از قبیل اقتصاد اسلامی، اقتصاد سرمایه داری، اقتصاد سوسیالیستی و ..
 - ۶- نقد عملکرد دولت و مجلس شورای اسلامی در راه اجرای کردن این سیاست ها.

نقد روند اجرایی سیاست های کلی اصل ۴۴

دکتر فرشاد مومنی - اقتصاددان و استاد دانشگاه علامه طباطبایی، در نخستین روز برگزاری این همایش اظهار داشت: سیاست های اقتصادی و جهت گیری های اقتصادی قانون اساسی از همان ابتدای تصویب این قانون تا امروز همیشه محل بحث ها و مجادله ها بوده است و مباحث عنوان شده گستردگی بسیار غیر متعارفی دارد. به این ترتیب که در سال های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی وقتی جهت گیری های اقتصادی مشخص شد و اصول آن یکی پس از دیگری به تصویب رسید، اکثریت قریب به اتفاق حملاتی که به این اصول می شد از موضع نقد رادیکال بود. یعنی در آن زمان کسانی بودند که فکر می کردند این سمت گیری ها راست گرایانه است و نمی تواند اهدافی را که نظام اسلامی مدنظر دارد، تأمین نماید. اما پس از سال ۱۳۶۰، روند تغییر کرد و به تدریج نقدها و انتقاداتی به این جهت گیری ها وارد می شد که عمده ناظر بر ساختن این جهت گیری ها به رادیکالیسم و دور بودن از مقوله شناخته شده اقتصاد بازار و این قبیل مسائل بود.

تا جایی که ارزیابی های شخصی من نشان می دهد هر دوی این انتقادات، از موضع یک اصول بدیهی پیشینی به یک ایده مستقل و راه گشا برای اقتصاد و توسعه ایران تغییر

می پذیرد. ادعای من این است که اصول اقتصادی قانون اساسی ما توانسته به نحو بسیار شایسته ای سه گروه از بصیرت ها را به طرز خارق العاده ای با همدیگر ترکیب کند و معتقدم اگر این اصول در همان چارچوبی که در قانون اساسی طراحی شده قرار می گرفت و تعهدی به اجرای دقیق آن وجود داشت بدون تردید وضعیت کنونی اقتصادی ما به مراتب بهتر از وضعیت فعلی بود.

این ۳ گروه دانسته هایی که به طرز هنرمندانه ای با هم ترکیب شدند عبارتند از:

۱- بصیرت های بسیار عمیق در مورد تاریخ اقتصاد ایران و واقعیات تاریخی شکل دهنده به استمرار وضعیت توسعه نیافتگی در ایران که به نظر می رسد با آن جهت گیری ها، برخورد بسیار هوشمندانه ای صورت پذیرد.

۲- مجموعه دستاوردهای نظری و تجربی در حوزه اقتصاد توسعه که در واقع به نظر می رسد تدوین کنندگان قانون اساسی توانسته اند با یک برخورد انتقادی و فعال با آموزه های راست و چپ گرایانه در قالب های سنتی خودش که یک الگوی میانه دست پیدا کنند که حتی المقدور نقاط قوت هر یک از آن آموزه ها را به همراه دارد، بدون اینکه لزوماً نقاط ضعف آنها را به همراه داشته باشند.

۳- گروه سوم از بصیرت هایی که در تدوین اصول اقتصادی قانون اساسی ما به کار گرفته شده بصیرت های اقتصاد اسلامی است.

شاید در طول تاریخ اسلام حتی یک بار هم چنین چیزی پیش نیامده که با نیت طراحی یک مجموعه و جهت گیری های جامع برای اداره یک جامعه بر اساس موازین اسلامی، این تعداد اسلام شناسان به همراه تعدادی از کارشناسان، متخصصین و موضوع شناسان با یکدیگر جمع شوند و از حداکثر ظرفیت های مشورتی با دیگران هم استفاده کنند و چارچوبی را طراحی نمایند که به تعبیر دکتر بهشتی ناظر به درکی است که از اسلام قابل پیاده شدن در شرایط موجود، وجود داشته و در یک فرآیند بسیار طولانی گفت و شنود، بحث و مجادله روی مبانی آنها یک تفاهمی حاصل شده است.

از این نظر قانون اساسی ما به طور کلی و به طور مشخص اصول اقتصادی آن یک پدیده پیچیده و منحصر به فرد در تاریخ اسلام و جهان اسلام محسوب می شود. اما به اعتبار همه آن مسائل و پیچیدگی هایی که پدیده توسعه نیافتگی را در تاریخ اقتصادی ایران لااقل از انقلاب صنعتی تا امروز استمرار می بخشد، شاهد این هستیم که یک جنگ روانی غیر متعارفی سازماندهی شد و بسیاری از امور را که نسبت بسیار اندکی با واقعیت داشتند آن چنان در اثر تبلیغات و تکرار جا انداختند که به تدریج حتی در سطح گروه های کارشناسی و نظام سیاست گذاری هم آن موارد غیر واقعی به اصول بدیهی و مسلمی که

تردید در امور آن وجود ندارد، تبدیل شد. یکی از مواردی که به عنوان یک اتهام در دوره بعد از سال ۱۳۶۰، به اصول اقتصادی قانون اساسی وارد شد این بود که در اصول مذکور جهت گیری های تمرکز گرایانه و دولت سالارانه وجود دارد اما واقعیت به هیچ وجه اینگونه نیست و چه به اعتبار مصوباتی که در قانون اساسی وجود دارد، چه به اعتبار شناختی که از مشارکت کنندگان در تدوین قانون اساسی داریم و چه به اعتبار تجارب تاریخی پس از معطل گذاشتن بخش هایی از اصول قانون اساسی شاهد بوده ایم، واقعیات حکایت از این دارد که هر روز که می گذرد به طرز فزاینده ای واقع بینی و بصیرت های توسعه گرایانه مندرج در این اصول بیش از گذشته خود را نشان می دهند.

تصورم این است که هوشمندی هایی که تدوین کنندگان قانون اساسی به خرج دادند و آن تلفیق خردمندانه اصول گرایانه و واقع گرایی که در تدوین اصول اقتصادی قانون اساسی شاهد بودیم دوباره به شکل دیگری مطرح شد و به مناسبت مطرح شدن سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی هم خود را نشان داد. برای آشکار شدن قدر و منزلت چارچوب طراحی شده یکی از برجسته ترین نکاتی قابل ذکر این است که در اولین ماه های پس از جنگ تحمیلی و زمانی که بحث از بازنگری قانون اساسی مطرح شد، امام خمینی (ره) وقتی



کرده بودند، گره خورده بود. از زمان انقلاب صنعتی تا امروز و زمانی که دولت وارد اقتصاد نشده بود، تعداد کارگاه‌های بزرگ متعلق به بخش خصوصی همواره نزدیک صفر بود یعنی در تمام طول تاریخ ایران از زمان انقلاب صنعتی تا همین امروز اگر بنگاه‌های دولتی را کنار بگذارید، بنگاه‌های بزرگ متعلق به بخش خصوصی تعدادشان همیشه نزدیک به صفر بوده است و می‌دانید که اساساً توسعه صنعتی زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که شرایط مساعد فراهم شود و بنگاه‌های نوپا آرام آرام از نظر مقیاس تولید، رشد کنند چون فقط در مقیاس‌های بزرگ است که مسأله تخصصی شدن امور و تقسیم کار عقلایی معنادار می‌شود.

ما همین امروز هم می‌توانیم این سؤال را مطرح کنیم که چرا همچنان بیش از ۹۵ درصد بنگاه‌های اقتصادی فعال در ایران را بنگاه‌های کوچک مقیاس تشکیل می‌دهند؟ در واقع پاسخ به این سؤال بیانگر روشنی صحت و حقانیت جهت‌گیری‌های قانون اساسی است. یعنی نشان می‌دهد که شرایطی در ساخت اقتصاد سیاسی ایران وجود دارد که منجر به ریسک‌گریزی بخش خصوصی می‌شود، به این معنا که تا حدودی بخش خصوصی حاضر است اقدام به سرمایه‌گذاری تولیدی نماید اما فراتر از آن ترجیح می‌دهد که منصرف شود. نکته بسیار مهم دیگر این است که به قاعده ترتیبات نهادی که با مشارکت حکومت‌های غیر توسعه‌گرا و مطامع قدرت‌های بزرگ سامان پیدا کرد و در اقتصاد نهادینه شد، نظام پاداش دهی اقتصادی و اجتماعی در ایران به

حدود و ثغور بازنگری را مطرح می‌کردند هم بصورت شفاهی تصریح کردند که به اصول اقتصادی قانون اساسی هیچ خدشه‌ای وارد نیست و نباید کوچکترین تغییری در اصول انجام گیرد و هم در متن دستورالعمل که نوشتند هیچ اشاره‌ای به ضرورت بازنگری در حوزه اصول اقتصادی نداشتند.

حال سؤالی که اینجا مطرح می‌شود در درجه اول این است که دلایل مخالفت نسبتاً گسترده با این موضوع توسط گروه‌های ذی‌نفع مختلف چه بود. دلایلی که ما فکر می‌کنیم توضیح‌دهنده این است که اصول همچنان برای اقتصاد ایران راه‌گشاست و هر نوع مصلحت‌اندیشی و تجدید نظر در آن اگر فاقد مبانی و منطقی‌های کافی باشد، پیشاپیش محکوم به شکست است.

به نظر من مسأله اصلی کسانی که با اصول اقتصادی قانون اساسی مخالفت می‌کنند این است که این اصول بر محور بالندگی تولید، اشتغال کامل و عدالت اجتماعی ساماندهی شده است و این امر با اقتضانات یک اقتصاد سیاسی رانتی که در طی قرون و اعصار به شکل‌های مختلف خصوصیات رانتی خود را حفظ کرده، طبیعتاً سازگاری ندارد. توجه کنید که این اصول با مصالح توسعه ملی کاملاً سازگار است اما با منافع مستقر گروه‌های رانت جو به هیچ وجه هم آوازی ندارد. نمی‌خواهم عنوان کنم تمام افرادی که از موضع انتقادی به اصول اقتصادی قانون اساسی نگاه می‌کنند عضو گروه‌های رانت جو هستند اما بدون تردید می‌گویم که قطعاً تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار دارند.

یکی از مهمترین انتقاداتی که به اصول اقتصادی قانون اساسی صورت می‌گیرد این است که چرا وزن غالب را برای شروع فعالیت‌های اقتصادی در دوران جمهوری اسلامی به بخش دولتی اختصاص داده‌اند و برای بخش تعاونی نقش درجه دوم و برای بخش خصوصی نقش درجه سوم در نظر گرفته شده است؟

این سؤال به همان اندازه که منعکس‌کننده واقعیت است که این جهت‌گیری مستعد جوسازی است به همان اندازه هم از واقع‌نگری نسبت به بصیرت‌های سه‌گانه دور است. به این معنا که از دیدگاه قانون اساسی و تدوین‌کنندگان آن، با یک واقعیت تاریخی روبرو هستیم که از دوره انقلاب صنعتی به بعد کوشش‌های مشترکی توسط قدرت‌های بزرگی که منافع خود را در ضعف تولیدی ایران می‌دیدند و می‌خواستند مشارکت ایران در تقسیم کار جهانی از موضع عرضه‌کننده مواد خام و واردکننده کالاهای ساخته شده باشد، صورت گرفت و منافع این گروه با گروه‌های موجود در داخل کشور که خودشان را در چارچوب همان استانداردها هماهنگ

مولد نمودند. مجموعه منابعی که این دو نفر صرف کردند از کل سرمایه‌گذارهای بسیاری از دولت‌های دوران قاجار هم بیشتر است اما این‌ها استثنا هستند. در دوره پهلوی و دوره جمهوری اسلامی هم چهره‌های برجسته و ممتازی مانند مرحوم استاد میرمصطفی عالی‌نسب که به انگیزه حمایت از استقلال مالی و در راستای حمایت از نهضت ملی شدن نفت تمام هستی خود را صرف کردند تا بتوانند ریشه یکی از انحصارهای انگلیس را در ایران خشک کنند اما این موارد استثنا هستند. قاعده بازی اقتصادی در ایران در نکاتی بود که اشاره کردم. یعنی اینکه بنگاه‌های اقتصادی عموماً کوچک مقیاس و گرایش مسلط دلالتی بود و از دوره پهلوی هم که صنایع مونتاژ شکل گرفت ما با یک الگوی جدیدی از روابط صنعتی در ایران روبرو هستیم که به تدریج بخش خصوصی ما مقیاس تولید را افزایش می‌دهد اما در راستای گسترش مصرف در کشور نه گسترش و افزایش بنیه تولیدی.

بر اساس مطالعاتی که در سازمان برنامه و بودجه صورت گرفت و به اعتبار ادبیات گسترده‌ای که در این زمینه وجود دارد، مأموریت اصلی صنایع مونتاژ، ارتقای تولید در کشورهای در حال توسعه نبود بلکه مأموریت اصلی آن گسترش مصرف بود. برآوردهای سازمان برنامه و بودجه، نشان دهنده این است که تمام قابلیت‌هایی که در بخش صنعت ایران و در سال‌های پایانی حکومت دست‌نشانده پهلوی به وجود آمده بود این بود که از محل صادرات صنعتی فقط می‌توانستیم

اقتصادی ایران ریشه دارد. می‌توانید به کتاب "سه سال در ایران" نوشته مأمور دیپلماسی فرانسه در سال‌های میانه دوره قاجاریه مراجعه کنید. در آنجا به صراحت اذعان شده که ایرانیان عموماً به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی همگی مادرزاد دلال به دنیا آمده‌اند! این مسأله به خوبی ریشه‌دار بودن فرهنگ سوداگری و دلالتی را در اقتصاد سیاسی ایران

یکی از مهمترین انتقاداتی که به اصول اقتصادی قانون اساسی صورت می‌گیرد این است که چرا وزن غالب را برای شروع فعالیت‌های اقتصادی در دوران جمهوری اسلامی به بخش دولتی اختصاص داده‌اند و برای بخش تعاونی نقش درجه دوم و برای بخش خصوصی نقش درجه سوم در نظر گرفته شده است؟

نشان می‌دهد بنابراین برای آنکه بخش خصوصی پویا و توسعه‌گرا بسازیم لزوماً باید از یک دوره گذار عبور کنیم. البته این بدین معنا نیست که در کل تاریخ، استثنائاتی وجود نداشته است. بدون تردید انسان‌های بزرگی وجود داشته‌اند که مانند تک ستاره در تاریخ اقتصادی ایران می‌درخشند اما می‌دانید با تک ستاره‌ها نمی‌توان سیستم بنا کرد. در دوره قاجاریه حاج امین‌الضرب‌پدر و پسر) وجود داشتند که علاوه بر اینکه بخش مهمی از دارایی خود را صرف سرمایه‌گذاری‌های

گونه‌ای شکل گرفته که در آن فعالیت‌های غیر مولد (یعنی فعالیت‌های معطوف به واسطه‌گری و دلالتی) سیطره کامل نسبت به فعالیت‌های مولد دارند یعنی فعالیت‌های مولد در برابر فعالیت‌های غیرمولد به دلیل سه ویژگی مهمی که دارند و کاملاً با اقتضانات سیاسی ایران سازگاری دارد، قادر به رقابت نیستند این سه ویژگی عبارتند از خرد بازده تر بودن، زودبازده‌تر بودن و کم‌خطر بودن فعالیت‌های دلالتی نسبت به فعالیت‌های تولیدی. برای اینکه بدانید دلالتی تا چه میزان در تاریخ

نیازهای وارداتی سه روز بخش صنعت را تأمین کنیم! فکر می‌کنم این مسأله به خوبی و روشنی بنیه تولیدی اقتصاد ایران را نشان می‌دهد...

تدوین کنندگان قانون اساسی با این واقعیات مذکور مواجه بودند لذا ابتدا اصل ۴۳ را تدوین کردند که در آنجا خطوط کلی آرمانی نظام اقتصادی مبتنی بر اسلام که جهت‌گیری توسعه‌گرایانه هم داشته باشد را در ایران پیاده کردند. برای شروع فعالیت در کادر نظام جمهوری اسلامی، الگویی از تقسیم کار را میان دولت، بخش تعاونی و بخش خصوصی سامان دادند و بعد هم دولت را موظف کردند که یک برنامه ی گذار تهیه کند و در این برنامه به تدریج قابلیت‌ها و گرایش‌های توسعه‌گرایانه و مولد بخش خصوصی افزایش یابد و به موازات آن سهم بخش دولتی کاهش و سهم بخش خصوصی افزایش پیدا کند.

به نظرم یکی از برجسته‌ترین امتیازات اصول اقتصادی قانون اساسی این است که فرمول یک بار برای همیشه ارائه نکرده است و پویایی‌ها و حرکات توسعه‌گرایانه را در نظر گرفته منتها در آنجا به صراحت اعلام شده که هر نوع باز آرای نقش دولت‌ها مستلزم این است که یک گزارش کارشناسی تهیه شود و با تکیه به آن نشان داده شود که بخش خصوصی ارتقاء یافته و بنابراین می‌تواند مسئولیت‌های جدیدی را در این اقتصاد بر عهده بگیرد.

گمانم بر این است که این امر یکی از درخشان‌ترین و هوشمندانه ترین جهت‌گیری‌هایی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده و یکی از بزرگترین اسنادی است که نشان‌دهنده این است که نگاه تدوین‌کنندگان قانون اساسی به وزن و منزلت بخش‌های سه گانه یک نگاه کاملاً ابزارگرایانه است و در چارچوب ادغام آن اصول و جهت‌گیری‌هایی آرمانی با واقعیات موجود طراحی شده است.

نکته بسیار جالبی که باید به آن (به اندازه اهمیتی که دارد) توجه کرد این است، از پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی با اینکه تمام شرایط و مسائل به نحوی پیش آمد که میزان مداخله دولت در اقتصاد ایران افزایش پیدا کند اما به گواه سند پیوست برنامه توسعه اول کشور (مصوب سال ۱۳۶۸) در حالی که شاخص کلی دخالت دولت در اقتصاد ایران در سال ۱۳۵۶، ۶۳ درصد بود این شاخص در سال ۱۳۶۸ به ۴۰ درصد رسید. منتها اگر دقت کرده باشید میزان مداخله و تصدی‌گری‌های دولت علیرغم شرایط جنگی و تحمیلی‌هایی که به اعتبار شرایط انقلابی حکمفرما بود، افزایش یافته بود. اما در سال‌های پایانی جنگ، میزان مداخله دولت در اقتصاد به اندازه تفاوت ۳۳ درصد تا ۴۰ درصد کاهش یافت. اما وضعیت موجود با مصالح گروه‌هایی مغایرت

داشت لذا این گروه‌ها جنگ روانی بسیار گسترده‌ای راه انداختند. دولت مسئول در آن زمان تمایلات تمرکزگرایانه داشت در حالی که تحقیقات موجود در اسناد رسمی دقیقاً عکس این مسأله را نشان می‌دهد اما حتی همان افرادی که سند پیوست برنامه اول را تنظیم کردند در فعالیت‌های سیاسی خود دقیقاً عکس آن چیزی که در سند آورده بودند را مطرح می‌کردند و در هم آوازی با گروه‌های ذی نفع این اتهام را متوجه آن دولت کردند.

به نظرم در چارچوب ملاحظات اقتصاد سیاسی ایران، دولت زمان جنگ یک جرم بزرگ و نابخشودنی انجام داد. آن جرم بزرگ که باعث شده هنوز هم این جنگ روانی بر علیه آنها موضوعیت داشته باشد این است که بیشترین فشارها در آن دوره به فعالیت‌های غیر مولد و رانت جویانه وارد شد و بیشترین کمک‌ها به پا گرفتن فعالیت‌های تولیدی در آن دوره صورت پذیرفت. اینکه منافع مستقر گروه‌های رانت جو و دلال به شدت در دوران جنگ صدمه دید واقعیت است و از منظر تحولات تاریخی در اقتصاد سیاسی ایران این جرم نابخشودنی است، اگرچه بزرگترین خدمت به توسعه ملی در ایران هم محسوب می‌شود اما آنچنان جوی ساخته شده بود که حتی بعضی از وزرای موثر دوره جنگ هم تا حدودی جنگ روانی را باور کردند. من شخصاً تجاربی دارم که در چندین همایش وقتی با تکیه بر مستندات موجود (هم در دوره پهلوی هم در دوره جمهوری اسلامی) نشان داده شد که علیرغم شرایط جنگی دخالت دولت در ایران کاهش پیدا کرده است و اگر همیشه به طور سنتی این کاهش اتفاق

نابخشودنی است. برای اولین بار در تاریخ ایران پس از انقلاب صنعتی، دولت اقدام به سازمان دهی و متشکل کردن صنوف تولیدی کرد و برای اولین بار در تاریخ اقتصادی ایران صنوف تولیدی از سیطره صنوف توزیعی خارج شدند و به صورت مستقل با نمایندگی از آن اصنافی که بنگاه‌های کوچک را پوشش می‌دادند (و در صورت حمایت هوشمندانه رشد خود را به مراتب افزایش می‌دادند) به صورت مستقل از منافع تولیدکنندگان در جامعه دفاع می‌کردند در حالی که در گذشته ایران همیشه این صنوف توزیعی بودند که مسئولیت سخنگویی تمام صنوف را برعهده داشتند. اگر اتفاقاتی که از سال ۶۸ به بعد رخ داد را اگر نگاه کنید متوجه می‌شوید تک تک اقدامات زیر بنا ساز و ارتقا دهنده بنیه تولیدی در ایران یکی پس از دیگری متروک ماند.

نکته جالب‌تر در دوره پس از جنگ این است که عنوان کردند که دولت در زمان جنگ به شدت تمرکزگرایانه و دولت سالارانه رفتار کرده و از تمام ابزارهای استاندارد و شناخته شده برای کوچک کردن دولت و کاهش دخالت دولت در اقتصاد بهره گرفتند. اما اثر عملی آن چه بود؟ علیرغم عبور از یک دوره ۸ ساله اقتصاد جنگی، شاخص کلی دخالت دولت در اقتصاد ایران سال ۶۸، ۴۰٪ بوده اما از سال ۷۱ تا امروز دخالت دولت در اقتصاد ایران هرگز از ۶۵٪ پائین‌تر نیامده است و این از منظر اقتصاد سیاسی رموز و پیچیدگی‌های بزرگی دارد که متأسفانه همانطور که حکمت و فلسفه اینکه چگونه از طریق پایبندی به اصول اقتصاد قانون اساسی و علیرغم شرایط جنگی

به نظرم یکی از برجسته‌ترین امتیازات اصول اقتصادی قانون اساسی این است که فرمول یک بار برای همیشه ارائه نکرده است و پویایی‌ها و حرکات توسعه‌گرایانه را در نظر گرفته منتها در آنجا به صراحت اعلام شده که هر نوع باز آرای نقش دولت‌ها مستلزم این است که یک گزارش کارشناسی تهیه شود و با تکیه به آن نشان داده شود که بخش خصوصی ارتقاء یافته و بنابراین می‌تواند مسئولیت‌های جدیدی را در این اقتصاد بر عهده بگیرد.

هم دخالت دولت در اقتصاد کاهش یافت و هم سهم وزن گروه‌های مولد افزایش یافت در معرض یک توطئه سکوت قرار گرفت و کسی درباره‌اش حرفی نمی‌زند. درباره این تجربه دومی هم کسی حرف نمی‌زند که در اقتصاد سیاسی ایران چه می‌گذرد؟ در حالی که افراطی‌ترین سمت‌گیری‌های راست‌گرایانه تحت عنوان برنامه تعدیل ساختار اقتصادی در دستور کار قرار گرفت و سیاست‌هایی مانند خصوصی سازی، آزادسازی، حذف تدریجی یارانه‌ها، کاهش تعهدات حاکمیتی دولت و

ترکیبی از تمام این سیاست‌ها همزمان به اجرا درآمد و ما نسبت به دوره جنگ یک جهش در نظام مداخله دولت در اقتصاد داشتیم و بخش خصوصی مولد را از میدان فعالیت بیرون کرده‌ایم.

چرا دولت‌هایی که منشأ این جهش بزرگ در مداخله بوده‌اند در چارچوب موازین استاندارد اقتصاد سیاسی ایران به این دولت‌ها کسی سوسیالیست نمی‌گویند؟ اما به دولتی که مداخله دولت را کاهش داد منتها به نفع گروه‌های مولد و به ضرر گروه‌های غیر مولد، سوسیالیست گفته می‌شود؟ فکر می‌کنم این‌ها رموز بسیار بزرگی هستند که هر کس آنها را در می‌یابد و بتواند فلسفه آنها را به خوبی تحلیل کند بیشتر از ۵۰٪ آنچه که راجع به اقتصاد سیاسی ایران باید بداند را دانسته است.

سؤال مهم این است که چرا در این زمینه طرح مسأله نمی‌شود؟ چرا ریشه‌های این امر را مورد جستجو قرار نمی‌دهیم؟ چرا هنوز همان کلیشه‌ها تکرار می‌شود؟ نکته بعدی اینکه در سالهای ۷۵ تا ۷۷ یک مجموعه از موضع‌گیری‌ها چه در سطح گروه‌های ذینفع مثلاً گروه‌های سیاسی که بطور سنتی طرفدار بازار هستند یا گروه‌های سیاسی که به عنوان جناح راست یا محافظه کار هستند و هم در سازمان برنامه و بودجه یک موضع‌گیری‌هایی مشاهده می‌شد که به نظر آن‌ها هم از منظر اقتصاد سیاسی به شدت نیازمند واکاوی است و هر کدام از آنها را که با دقت مورد بررسی قرار می‌دهیم ناگزیر و ناخودآگاه درود به روان پاک تدوین‌کنندگان قانون اساسی می‌فرستیم به خاطر اینکه تجربه ده ساله ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۷ از موضع بحران خلف نشان داد که سمت‌گیری‌های قانون اساسی تا چه میزان عالمانه و راهگشا است.

در سال ۷۷ سازمان برنامه و بودجه در زمره اسنادی که برای آماده شدن جهت تدوین برنامه سوم تهیه کرد دو گزارش مهم ارائه داد. یکی با عنوان "ارزیابی سیاست خصوصی سازی در ایران" و "گزارش سامان‌دهی شرکت‌های دولتی" در این دو گزارش به صراحت آمده که تجربه ده سال گذشته نشان می‌دهد بخش خصوصی ایران هنوز هم آمادگی برای پذیرفتن مسئولیت در زمینه فعالیت‌های جدی تولیدی ندارد. یعنی این تجربه تاریخی گرچه بسیار گران بود اما نشان داد حکمت الگوی سازمان‌دهی که قانون اساسی انجام داده بود چیست. بحث بر سر این است که تا زمانی که دوران گذار طی نشود و یک برنامه سامان یافته برای ارتقاء توانمندی‌های بخش خصوصی به اجرا در نیاید و نظام پاداش دهی اقتصادی اجتماعی در ایران به نفع مولدها و به ضرر غیر مولدها تجدید ساختار نشود، امکان ندارد شاهد گرایش غالب از بخش خصوصی به سمت فعالیت‌های تولیدی باشیم.



استمرار پیدا کرد و در نهایت شاهد این هستید که در سال ۸۳ بحث سیاست های کلی اصل ۴۴ مطرح شد. دقت دارید که ابلاغیه های سیاست های کلی در دو نوبت ابلاغ شد یکی اول خرداد ۸۳ و دیگری یکسال بعد. به نظر من روح هر دو ابلاغیه هم با اصول اقتصادی قانون اساسی و هم با مجموعه واقعیات موجود در اقتصاد ایران همسوئی دارد اما برخوردی که با ابلاغیه اول شد چه تفاوتی با ابلاغیه دوم دارد؟ وقتی ابلاغیه اول منتشر شد مورد

بخش اعظم دستاوردهایی که ایجاد شده بود و آن صنایع نوپایی که شکل گرفته بود از طریق آزادسازی افرای واردات در دوره برنامه شکست خورده تعدیل ساختاری از گردونه فعالیت خارج شدند چون هنوز مراحل تکاملی خود را در حد کافی طی نکرده بودند و آزادسازی واردات به منزله شوک فوق العاده بود که به آنان وارد شد، نتوانستند خود را بالا بکشند و با کمال تأسف باید بگویم این استراتژی برنامه تعدیل ساختاری و آزادسازی واردات دقیقاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ هم با اهداف دیگری اما با کارکردهای یکسان اتفاق افتاده بود و تمام تلاش‌هایی که برای شکل‌گیری صنعت ملی در دوران دولت ملی مصدق ایجاد شده بود را از بین برد.

بحث بر سر این است که در چنین شرایطی و با چنین واقعیاتی در دوره آقای خاتمی، یکباره موج گسترده‌ای راه افتاد که مضمونش این بود که "باید به بخش خصوصی میدان بیشتری داد." من شخصاً مانند تدوین کنندگان قانون اساسی هیچ مشکلی با اینکه به بخش خصوصی میدان گسترده‌ای داده شود ندارم منتها به یک شرط. از نظر من فقط باید به بخش خصوصی مولد میدان داده شود وگرنه میدان دادن به بخش خصوصی غیر مولد به معنای رای دادن به نابودی دستاوردهای انقلاب اسلامی در زمینه توسعه ملی است و تجربه برنامه شرکت خورده تعدیل ساختاری هم که کشور را تا آستانه یک بحران و انفجار سیاسی اجتماعی پیش برد تأیید کننده این ارزیابی است که مطرح شد. در عین حال به اعتبار آنکه این سمت گیری ها از طریق آن گروه های ذی نفع و در چارچوب افراشه تحت تاثیر تبلیغات آنها قرار گرفته اند، همچنان

و یک تعارض آشکار و بی پرده به اصول اقتصادی قانون اساسی است، پیشگیری کنند. **دکتر محمد خوش چهره - میزان**
متلاطم بودن سیاست های اصل ۴۴ با مبانی اقتصاد

همانطور که اطلاع دارید نظام جمهوری اسلامی که تحت شعارهای هویت بخش عدالت و عدالت خواهی بود، شکل گرفت. جنبه های مختلفی در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش داشت و در حقیقت یک رژیم شاهنشاهی که از نظر تاریخی ۲۵۰۰ ساله و از نظر شباهت های ساختاری و کارکردی به جریانات امروز نزدیک است بیش از ۵۰ سال را در ایران حکومت می کرد توسط نهضتی به رهبری امام و عنایت خداوند متعال به پیروزی رسید و رژیم پهلوی ساقط شد و نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت.

البته این شکل گیری در ادبیات سیاسی و مباحث مدیریت استراتژیک، تحولات سیاسی و فعل و انفعالات اجتماعی و حرکات انقلابی را دنبال می کند یک انقلاب منحصر به فرد بود. چون بلافاصله تمام دستگاه های ایمنی دنیا مانند سیا، موساد، کا.گ.ب و غیره زیر سوال رفتند که چگونه انقلابی شکل می گیرد و رژیمی ساقط می شود درحالی که آن دستگاه اطلاعاتی که باید پیش بینی و برآورد صحیح از فعل و انفعالات داشته باشند نتوانستند این واقعه را پیش بینی کنند و انقلاب صورت گرفت. یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی منویات و مطالعات پیشگامان انقلاب در قانون اساسی است. بنابراین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی به تعبیر صاحب نظران و خبرگان این رشته از جمله قوانین اساسی مترقی و جامع می باشد البته برخی از گروه های سیاسی ممکن است به بعضی از اصول نقدهایی داشته باشند اما هر انسان منصفی کلیت قانون اساسی را پیشرفته، مترقی و جامع نگر می داند و شاید یکی از دلایل این باشد که قانون اساسی نزدیک ۳۰ سال از عمرش سپری شده و از تجربیات موفق دنیا استفاده کرده مضافاً اینکه محوریت آن اسلام و آموزه های اسلامی می باشد. لذا در قانون اساسی اصولی وجود دارد که هویت بخش این قانون است مثلاً در ساختار حکومت

واکنش عمومی به ابلاغیه اول واکنشی نسبتاً سرد بود اما به محض اینکه ابلاغیه دوم آماده شد استقبال خارق العاده و غیر متعارفی از آن صورت گرفت دلیل این بود که گرچه در ابلاغیه دوم به صورت مشروط جابه جایی مالکیت مجاز دانسته شده بود اما یک فضای غیر عادی در اقتصاد سیاسی ایران مطرح شد که از انتشار ابلاغیه دوم تحت عنوان "انقلاب اقتصادی" یاد گردید. تصور می کنم این واکنش های دو گانه که نسبت به ابلاغیه اول و دوم صورت پذیرفت به اندازه کافی گویاست که چقدر ما هم راستا با اصول موازین ابلاغیه ها حرکت می کنیم. نکته بعد اینکه هشدار جدی را به سران سه قوه و به همه کسانی که برای اقتصاد و توسعه ایران نگران هستند مطرح می کنم، اصل ایده سهام عدالت که توسط دولت مطرح شد توسط طیف بسیار گسترده ای از اقتصاددانان با دیدگاه های متفاوت به چالش کشیده شد و هر کدام از آنها به سهم خود نشان دادند که این نحوه توزیع رانت نه نسبتی با عدالت و نه با اقتضائات توسعه ملی دارد.

الان در طی چند ماهه گذشته شاهد این هستیم که دولت از حدود مجاز مقرر در فرمان رهبری در زمینه سهام عدالت تخطی می کند و از ابزار سهام عدالت به عنوان یک ابزاری برای پنهان سازی کسری بودجه خود استفاده می کند. به نظرم میزان مخاطراتی که این رویه برای آینده اقتصاد و توسعه ایران دارد قابل مقایسه با هیچ یک از اشتباهات دیگر دولت در حوزه سیاستگزاری اقتصادی نیست و برای من بسیار غم انگیز است که افرادی علیرغم مصراحت دو ابلاغیه سیاستهای کلی

وقتی ابلاغیه اول منتشر شد مورد استقبال چندانی قرار نگرفت، دلیل این بود که در ابلاغیه اول هیچ بحثی در مورد توزیع رانت و جابجایی مالکیت وجود نداشت. تمام نکاتی که در ابلاغیه اول مطرح شده ناظر بر این است که باید بخش خصوصی، بخش تعاونی و بخش دولتی هر سه یک برنامه توانمند سازی طراحی کنند. در برنامه توانمندسازی برای این سه بخش به همان اندازه که منافع عظیمی برای توسعه ملی وجود دارد هیچ منفعتی برای غیر مولدها، سودگران و رانت جویان وجود ندارد.

اصل ۴۴، برای این اقدام غیر توسعه ای عنوان خصوصی سازی را انتخاب کرده اند. هدف اصلی خصوصی سازی بر اساس این دو ابلاغیه که اشاره شد عبارت است از ارتقای بنیه تولید ملی، ارتقا توان رقابت اقتصاد ملی و گسترش عدالت اجتماعی همراه با بالندگی تولید. در حالی که سهام عدالت واجد هیچ یک از ویژگی های این سه هدف نیست. امیدوارم نهادهای نظارتی قبل از آنکه دوباره در معرض تکرار فاجعه اقتصادی قرار بگیریم هوشمندانه از این قبیل اقداماتی که دولت انجام می دهد

استقبال چندانی قرار نگرفت، دلیل این بود که در ابلاغیه اول هیچ بحثی در مورد توزیع رانت و جابجایی مالکیت وجود نداشت. تمام نکاتی که در ابلاغیه اول مطرح شده ناظر بر این است که باید بخش خصوصی، بخش تعاونی و بخش دولتی هر سه یک برنامه توانمند سازی طراحی کنند. در برنامه توانمندسازی برای این سه بخش به همان اندازه که منافع عظیمی برای توسعه ملی وجود دارد هیچ منفعتی برای غیر مولدها، سودگران و رانت جویان وجود ندارد.



درخواست دولتها است جای بحث دارد که اینجا عوامل ترمز کننده ای هم باید مقابلش وجود داشته باشد. یعنی دولتها ممکن است دوره ۴ یا ۵ ساله خود را ببینند در اینجا عناصر کنترلی مانند مجالس هستند که اگر در رأس امور قرار داشته باشند مسائل و منافع ملی بلند مدت تر را نگاه می کنند فراتر از اینکه یک دولت در دوره خود فقط برای کارایی خودش دنبال یک نوع خط مشی است اگرچه ممکن است ۹۰-۸۰ درصد تطبیق داشته باشد اما اگر تفاوت ۲۰-۱۰ درصد وجود داشته باشد در این است که نظام کنترلی و نظارتی منافع نسلهای آینده و بعدی را باید مد نظر قرار داد. مثلاً حزب دموکرات در آمریکا قطعاً تلاش می کند ضمن اینکه در راستای یکسری اهداف ملی حرکت کند به نحوی کار کند که خود را برجسته نشان دهد قطعاً چنین شرایطی در ایران هم وجود دارد یعنی هر دولتی که می خواهد خود کارآمدتر نشان دهد امروزه اجازه ندارد از جانب نسل های آینده تصمیم گیری نماید و به تهی سازی منابع خدادادی بپردازد، حتی از مناظر طبیعی هم آنها را محروم کند امری که در حال حاضر در تهران شاهد آن هستیم. دامنه البرز و زیبایی های طبیعت با شهر نشینی شتاب زده و لجام گسیخته ای که حداقل در تهران شاهدیم بسیاری از نسل های فعلی ما از دیدن آنها محروم شده اند. این امر در محافل جهانی و NGOها بسیار قوی است اما هنوز در سیاستگزاری دولتمردان ضعیف است در دهه های ۱۹۴۰ چون مباحث سوسیالیسم و عدالت اجتماعی قوی بود

در سرمایه گذاری های سنگین و بلند مدت مانند نیروگاه، جاده و راه آهن داخل شود در آنجا که مدل ها می گویند باید این امور به بخش خصوصی واگذار شود. اما تمام مدل های اقتصادی حتی مدل های غربی تأکید دارند که در پله های اول توسعه یافتگی دولت ها باید حضور پررنگ در قلمروهای زیر بنایی داشته باشند.

یک سوال اولیه در بحث اصل ۴۴ گنگ باقی مانده است. اولین نکته این که در فرآیند واگذاری ها، دولت ها در هر کشوری (از جمله ایران پس از دوران جنگ که سه دولت داشتیم) علاقمند است که خود را کارا نشان دهد و کارایی و فعالیت را با مقوله ای به نام کسب منابع پولی و ارزی دنبال می کند. یعنی علاقمند است که هرچقدر از ثروت ملی خدادای نفت، معادن و .. بتواند استفاده بیشتری بعمل آورد تا امیال، آرزوها، اهداف استراتژیک و آرمانی خود را تحقق ببخشد.

یک سوال اولیه در بحث اصل ۴۴ گنگ باقی مانده است. اولین نکته این که در فرآیند واگذاری ها، دولت ها در هر کشوری (از جمله ایران پس از دوران جنگ که سه دولت داشتیم) علاقمند است که خود را کارا نشان دهد و کارایی و فعالیت را با مقوله ای به نام کسب منابع پولی و ارزی دنبال می کند. یعنی علاقمند است که هرچقدر از ثروت ملی خدادای نفت، معادن و .. بتواند استفاده بیشتری بعمل آورد تا امیال، آرزوها، اهداف استراتژیک و آرمانی خود را تحقق ببخشد. این مدل که

اقتصاد کشور ۹- تأکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را تأمین کند، کشور را به مرحله خودکفایی برساند و از وابستگی برهاند.

بند اول این اصل متناسب با پیشرفته ترین نظریات اقتصادی روز دنیاست البته تأمین نیازهای اساسی متأثر از آموزه های دینی و اسلامی ما است که امروزه همین واژه بعنوان یکی از اصول پذیرفته شده مکاتب سوسیالیستی و نئولیبرالیسم مطرح می باشد. متن اصل ۴۴ قانون اساسی نیز عبارتند از نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه ۳ بخش دولتی تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است.

بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها، شبکه های بزرگ آب رسانی، رادیو، تلویزیون، پست، تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.

بخش تعاونی شامل شرکت ها و موسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می شود.

بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت های اقتصادی دولتی و تعاونی است مالکیت در این ۳ بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد

و مایه زبان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. تفضیل ضوابط، قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می کند.

در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته در پله های اول، نقش دولت در عرصه های زیر بنایی باید پررنگ باشند تا ترغیبی برای بخش خصوصی شود بعد که به پله های بالا می رسد آنچنان قدرت بخش خصوصی افزایش می یابد یا نوع مدیریت و بهره وری عوامل تولید به نحوی شکل می گیرد که

حرکات و جهت گیری های سیاسی آنها است. مثلاً در ترکیه موردی که تضاد جدی پیدا کرده است این است که در قانون اساسی بحث لایبیک بودن و جدایی دین از سیاست ذکر شده است و ارتش مسئول حفاظت از آن می باشد الان تلاش های زیادی صورت می گیرد که قانون اساسی تغییر کند و تضادهای با اسلام گرایی رو به گسترش در ترکیه مقابله نماید. لذا در بحث قانون اساسی برای هر محقق متناسب با قلمروهایی که می خواهد تحقیق انجام دهد اصولی این تحقیق را سامان می دهد و به سوالات محقق پاسخ می دهد مثلاً در مورد ماهیت نظام اقتصادی ایران. چند اصل در قانون اساسی وجود دارد که هویت بخش قلمرو اقتصادی است که تحت عنوان اصل ۴۳ و ۴۴ طرح موضوع شده است.

متن اصل ۴۳ قانون اساسی چنین است: برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و بر آوردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادی او، اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر اساس ضوابط زیر استوار می شود:

۱- تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه.

۲- تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادان و مسائل کار در اختیار تمام افرادی که قادر به کار هستند ولی وسائل کار ندارند. در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره و هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز ثروت در دست افراد و گروه های خاصی منتهی می شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق درآورد. این اقدام باید با رعایت ضرورت های حاکم بر برنامه ریزی عمومی کشور در هر یک از مراحل رشد صورت گیرد.

۳- تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل، محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد.

۴- رعایت آزادی انتخاب شغل و عدم اجبار افراد به انجام کاری معین و جلوگیری از بهره کشی در کار دیگری

۵- منع اضرار به غیر، انحصار، احتکار و ربا و دیگر معاملات حرام و باطل

۶- منع تذبذب در تمام شئون مربوط به اقتصاد اعم از مصرف، سرمایه گذاری، تولید، توزیع و خدمات.

۷- استفاده از علوم و فنون و تربیت افراد ماهر به نسبت احتیاج برای توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور.

۸- جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر

بسیاری از احزاب نام خود را سوسیالیست گذاشتند. الان هم چون مباحث محیط زیست مهم است احزاب سبز در ادبیات سیاسی خیلی قوی شده اند اما در سیاست‌گذاری، برنامه ریزی و قانون گذاری هنوز این احزاب قوی نیستند و بیشتر سوار افکار عمومی می شوند.

ما یک مصادیقی از اصول قانون اساسی داریم که پاسخ داده نشده اند که دولتمردان ما از برنامه اول تا کنون علاقمند بودند که به نحوی منابعی که تحت عنوان اصل ۴۴ است به آنها اجازه داده شود که بفروشند و از حاصل فروش دارایی ها منابعی را به دست آورند که در جهت های اقتصادی که خودشان دنبال می کنند، بکار گیرند به اعتقاد من این موضوع یک نگاه طمع انگیز به مصادیق اصل ۴۴ بوده است یعنی ثروت متراکم شده ملی و ارزش اقتصادی این ثروت نزدیک ۲۰۰ میلیارد دلار است که هر دولتی می تواند بسیاری از منویات خود را انجام دهد. نکته مهم این است که مصادیق اصل ۴۴ یک ثروت و دارایی متراکم شده ای است تقریباً صد ساله ایجاد شده است . می دانیم که دولت نهم و رییس جمهور

محترم تحت عنوان شعارهای عدالت به سمت دریافت این منابع در قالب سهام عدالت رفتند و تقاضا کرده بودند که این امر نیز با درصدی مورد اجابت مقام معظم رهبری قرار گرفت. البته به دولت‌های قبلی اجازه داده شده بود در مصادیق غیر صدر اصل ۴۴ تحت عنوان بند الف و ب وارد شوند. بر این اساس قرار شد بعضی شرکتهای دارو سازی واگذار شود و مقام معظم رهبری الزاماتی داشتند که فوق العاده حائز اهمیت است به اعتقاد من به پیش شرط ها و الزامات توجه کمی صورت گرفته است. ما در عمل دیدیم بسیاری از خصوصی سازی ها که صورت گرفت صرفاً واگذاری مالکیت بود و شاهد تعطیلی آنها بودیم یعنی نه تنها روند تولید و سطح اشتغال حفظ نشد بلکه بسیاری از واحد ها با بحران های کارگری مواجه شدند. به هرحال تقاضایی که برای اصل ۴۴ صورت گرفت ۸۰٪ اجابت شد. بعد از انقلاب دولتهایی که سرکار آمدند که مباحث تئوریک و نظری عقبه سیاستهای اقتصادی شان بود. یعنی هنر یک تحلیل گر و صاحب نظر این است که در درجه اول مبانی نظری سیاستها و اقدامات را مدنظر قرار دهد. در دولت اول پس از جنگ تاکید شدید روی رشد اقتصادی بود که آن رشد با چالش ها و فراز و نشیب های جدی مواجه بود. اگر بخواهیم بطور خلاصه بگوئیم جهت گیری چیست افزایش رشد اقتصادی ای که مفهوم آن یعنی افزایش تولید ناخالص ملی که اگر ارزش پول ملی برای تولید ناخالص ملی قائل باشیم به معنای ارزش درآمد ملی است و در نهایت به معنای رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی هدف اصلی بوده اما از یک جنبه تکمیلی غفلت جدی شده

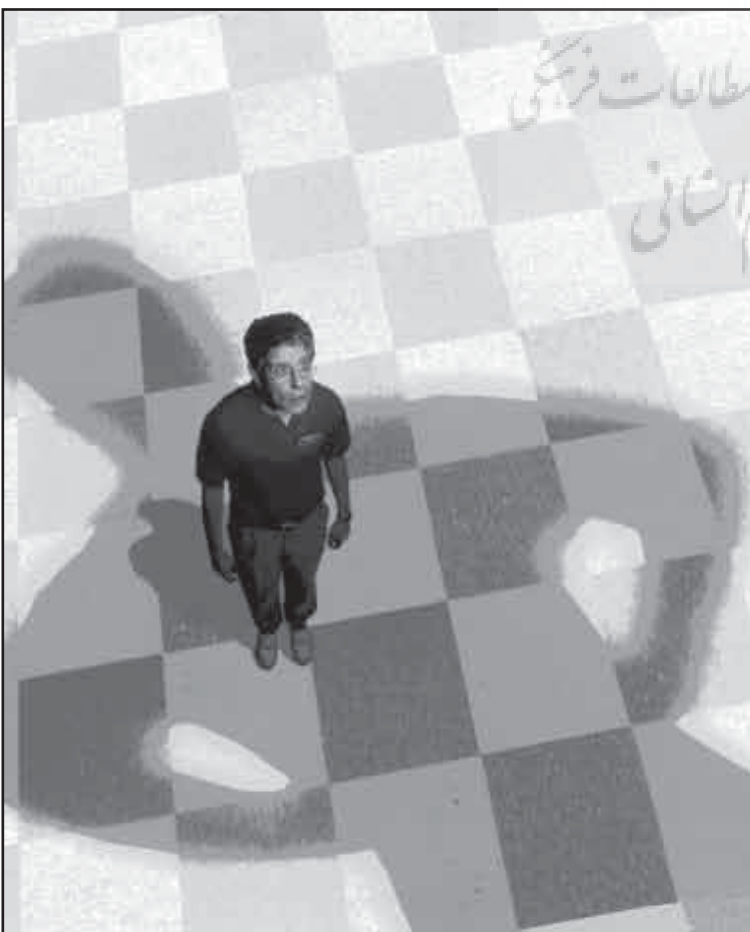
است یعنی رشد اقتصادی شرط لازم است اما شرط کافی نیست و باید بلافاصله در کنار رشد اقتصادی به نحوه توزیع مناسب ثروت و درآمد فکر کنیم. یعنی تجربیات بشری در نیم قرن گذشته نشان داده که اگر رشد اقتصاد همراه با توزیع مناسب و عادلانه ثروت و درآمد نباشد رهاوردش بهبود عمومی سطح زندگی و ارتقاء سطح رفاه نخواهد بود. اگر هدف استراتژیک دولتها ارتقا و سطح رفاه بهبود زندگی است متعاقباً در این راستا ارتقای سطح اشتغال،

شدید بود بطوریکه برخی از مطالعات نشان می داد ۷۰ درصد از درآمد و ثروت متوجه ۲۰ درصد جمعیت که اصطلاحاً دهک نهم و دهم نام دارد، شده است این یعنی اختلافات طبقاتی. این بحث که اگر مرتب منابع را تزریق کنیم و به نحوه عادلانه توزیع ثروت و درآمد توجه نشان ندهیم اختلال زا خواهد بود . در شرایط کنونی که باز در دولت نهم تاکید جدی تر شده تأیید فرایند رشد نیست آنجا هم ایرادات جدی داشتیم و معتقدم تاکید بر عدالت

یک سوم جمعیت جهان زیر خط فقر مطلق هستند و روزانه کمتر از ۱ دلار در آمد دارند. ریشه این امر در آن است که صرفاً به رشد اقتصادی توجه شده و به نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد توجهی صورت نگرفته است بنابراین در نظام جمهوری اسلامی که اساس بر عدالت و نفی تبعیض و مبارزه با فقر است اگر صرفاً به رشد اقتصادی بپردازیم و نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد را در نظر نداشته باشیم این رهاوردش بهبود و ارتقاء رفاه نیست

درآمد، افزایش سرمایه گذاری و ... اهداف بعدی است که دنبال می شود. اگر رشد اقتصاد فقط صورت بگیرد و به نحوه عادلانه توزیع ثروت نگاه نکنیم اولاً خلاف قانون اساسی حرکت کرده ایم و ثانیاً این مقوله نمی تواند رشد مستمر و پایدار را شکل دهد. زیرا اگر به نحوه عادلانه توزیع ثروت و درآمد توجه نشان ندهیم واقعیاتی که امروز هم در سطح جهانی شاهد آن هستیم یعنی دنیای امروز نا برابر و ناعادلانه است به خاطر اینکه علیرغم تحولات فکری در دانش بشری که خودش منشأ تحولات تکنولوژیک شده و به تولید ناخالص دنیا افزوده بطوری که از دهه ۱۹۵۰ به بعد جمعیت جهان تقریباً ۳ برابر شده و درآمد و تولید ناخالص ملی جهان ۳۶ برابر شده است پس اگر توزیع عادلانه بود باید سطح رفاه جهانی ۱۲ برابر افزایش می یافت در حالی که در سطح جهان شاهد هستیم که گستردگی خط فقر و شکاف طبقاتی در دنیا هیچ زمانی به اندازه فعلی نیست. یک سوم جمعیت جهان زیر خط فقر مطلق هستند و روزانه کمتر از ۱ دلار درآمد دارند. ریشه این امر در آن است که صرفاً به رشد اقتصادی توجه شده و به نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد توجهی صورت نگرفته است بنابراین در نظام جمهوری اسلامی که اساس بر عدالت و نفی تبعیض و مبارزه با فقر است اگر صرفاً به رشد اقتصادی بپردازیم و نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد را در نظر نداشته باشیم رهاوردش بهبود و ارتقاء رفاه نیست بالعکس اختلافات طبقاتی را دامن می زند. متأسفانه پس از جنگ شاهد بودیم که در کشور شرایط به گونه ای پیش آمد که نشان دهنده نابرابری

مورد اشاره قرار گرفت . مجلس برای چندمین بار پس از انقلاب عهده دار انجام وقایع مهم شد و اختیارات خود را به یک کمیسیون ویژه سپرد که بدلیل سرعت بالا تمام نمایندگان نمی توانستند درگیر شوند ۱۵ نفر از نمایندگان مسئول کمیسیون ویژه اصل ۴۴ شدند (بنده هم جزء یکی از این افراد بودم) در این کمیسیون ویژه اولین بحث این بود که مسائلی در سر راه وجود دارد که اولاً یک نوع واگذاری های شتابان در حال انجام است و در عین حال واژه های را تحت عنوان "دغدغه" به کار بردیم و آن را با رئیس مجلس در میان گذاشتیم و ایشان هم به مقام معظم رهبری انتقال دادند که مقام معظم طی برگزاری نشست با فعالان اقتصادی داشتند، اشاره کردند که هدفمان از ابلاغ سیاست های اصل ۴۴ ، چوب حراج زدن به ثروت ملی نیست نکته اساسی این که هدفمان رونق تولید همراه با توزیع عادلانه ثروت و درآمد است. در اسلام برای تولید و سرمایه ارزش قائل هستند و محدودیتهایی که در نظر می گیرند به روی نامشروع بودن سرمایه است وگرنه اسلام با نه تنها با تولید و تلاش جهت کسب مال مخالف نیست بلکه از آن حمایت هم می کند. مکانیزم فعلی که ماهیت ماهیت جمهوری اسلامی و متأثر از قانون اساسی است ، بحث ارتقای رفاه و سطح عمومی زندگی ، حفظ کرامت انسانی در بستر تولید اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت و درآمد شکل می گیرد؛ هست. به هرحال سیاست های اصل ۴۴ علیرغم بعضی از اما و اگرهای موجود ابلاغ گردید





مسکن را مورد تأیید قرار داده است، ضعف تأمین مسکن وجود دارد. کشوری مانند انگلستان، بحران بزرگ اقتصادی خود را به خصوص از طریق بخش مسکن حل کرد. در مالزی و سنگاپور بالغ بر ۷۰ درصد مسکن را دولت تأمین می کند اما در ایران سهم دولت در تأمین مسکن کمتر از ۳ درصد است! در بخش ورزش: ورزش در تمام دنیا کم هزینه و در اختیار دولت است اما در ایران پر هزینه است و بسیاری از شکوفایی ها و استعدادهای ذاتی و فیزیکی شکل نمی گیرد برای اینکه امکانات ورزشی گران است. در کشورهای صنعتی ورزش های پایه و همگانی مورد توجه است لذا حضور دولت در بخش ورزش ضعیف است. در بهداشت و آموزش نیز وضعیت همین طور است بنابراین بنده این گفته که اقتصاد دولتی است و باید حتماً تا جایی که می توان برخی بخش ها را به بخش های خصوصی مولد واگذار نمود اما در عین حال همین اقتصاد دولتی نیز در مواردی که باید حضور پررنگ داشته باشد حضور کم رنگ دارد. هر نظامی اهداف و آرمانهای ارزشی خود را اساس قرار می دهد و متغیرهای کلان، ضروری و حیاتی را مد نظر قرار می دهد مثلاً کاهش سطح بیکاری، کاهش فشار تورم، افزایش تولید ناخالص ملی، افزایش سطح رفاه از طریق الگوهای مناسب مصرف، افزایش صادرات و ... از جمله اهدافی است که برنامه ریزان متناسب با شرایط اقتصادی خود این مسائل را دنبال می کنند یا کاهش وابستگی و تهدیدات ملی برای کشوری که به استقلال اقتصادی معتقد است و می خواهد به کاهش آسیب های بیرونی دست یابد، مسائلی مانند خودکفایی و خود اتکایی را مطرح می کند. مجموع این مسائل در نظام برنامه ریزی به اهداف کلان و استراتژیک تبدیل می شوند و متناسب با آنان سیاست هایی اتخاذ می شود لذا ممکن است در بعضی بخشها رونق بخش صادرات لازم باشد. در بخش دیگری نیز امنیت قضایی داخل، پاسخگویی به

اما ماهیت این بخش، خصوصی است یا مثلاً بخش مسکن در اختیار بخش خصوصی است اتفاقاً اشکال اساسی در ایران هم همین است علیرغم اینکه ضریب مالکیت و ثروت را بعضی ملاک قرار می دهند و اظهار می دارند که این بخش در اختیار دولت است اما اگر از نظر حجم اقتصادی و ثروت نگاه کنید به جواب دیگری می رسید و از نظر تعداد واحدها و اشتغال پاسخ دیگری دریافت می کنید. این بزرگنمایی که نسبت به تسلط دولت بر اقتصاد صورت می گیرد، درست نیست. نکته مهم اینکه اشکال اقتصاد ایران در درجه اول دولتی بودن نیست بلکه دولت در جاهایی که نباید باشد حضور پررنگ دارد برای مثال در حمل و نقل عمومی ۷۵-۷۰ درصد جابجایی شهری و وسائل حمل و نقل کارآ در شهرهایی مانند نیویورک، لندن و ... دولتی است و افراد فقط

را فعال کنیم و موانع را از سر راه تولید بخش کشاورزی از میان برداریم تا کشاورز صاحب یک درآمد مستمر و پایدار شود نه صرف توزیع منابع ملی در قالب واگذاری سهام. بنابراین چالشی که می تواند فراروی اصل ۴۴ قانون اساسی در تعارض با قانون اساسی باشد یا تأکید بیش از حد به رشد و توسعه اقتصادی بوده یا نگرش هایی در مورد نحوه توزیع ثروت و درآمد وجود دارد که شکاف هایی از فقر را بتواند در کوتاه مدت بیوشاند این امر علیرغم اینکه ارزش دارد اما در راستای قانون اساسی و منویات مقام معظم رهبری که رونق تولید و رشد اقتصادی همراه با توزیع عادلانه ثروت و درآمد باشد قطعاً نخواهد بود بنابراین باید چالش های جدی مدنظر قرار گرفته شوند. در کمیسیون اصل ۴۴ از وزیر مستعفی اقتصاد سوال کردیم که بالاخره سهام عدالت را تعریف کنید، جالب این بود که ایشان اشاره کردند که منظور ما فروش قسطی سهام است! فروش قسطی سهام که دیگر نامش سهام عدالت نیست، بنابراین واژه عدالت باز جای بحث دارد. لذا تطابق این بحث با قانون اساسی در نوع خروجی اش خواهد بود که بتواند نیازهای اساسی جامعه را پاسخ دهد و زمینه های اقتصادی و استمرار فعالیت هایی که منجر به ایجاد اشتغال پایدار می شود را مدنظر قرار دهد در مراحل بعدی بحث تغییر مالکیت ها مطرح است که در آیا در آن قرار است مدیریت تغییر کند یا مالکیت.

در ادامه همایش یکی از مدعوین از دکتر خوش چهره پرسید: در متن اصل ۴۴ برای بخش خصوصی سهم خیلی کوچکی در نظر

اما هنوز یک دغدغه باقی است که ما برای رونق تولید و ورود دولت عرصه های زیربنایی شواهد تجربی، مبانی تئوریک و مطالعات تطبیقی در اختیار داریم که در کم توسعه یافتگی دولت ها نقش پررنگی دارند. به تدریج که حرکت به سوی توسعه یافتگی صورت می گیرد از حضور دولت ها کاسته می شود و به واگذاری می رسد مثلاً در محموله در زمان ریاست جمهوری مارگارت تاچر، سوسیالیستی دولتی بود و هنوز هم بخش هایی از انگلیس مانند حمل و نقل عمومی، راه آهن و ... دولتی است و به بخش خصوصی واگذار نشده است. در فرانسه هم نیروگاه ها، بخشی از بانک ها، راه آهن و ... هنوز دولتی هستند. پس مفهوم واگذاری ها صرفاً این نیست که بخش خصوصی به یک رشد و تکامل رسیده است اما هر حال طبق این مدل باید به سطحی برسیم که امکان حضور بخش خصوصی در عرصه هایی که دولت متکفل آن است، وجود داشته باشد، دولت ها انحصارات را بردارند و به بخش خصوصی بسپارند.

هدف استراتژیکی که در قالب واگذاری های زیربنایی صورت می گیرد در درجه اول ارتقای کارایی است یعنی فرض بر این است که اگر دولت از قلمرو اداره امور خلاص شود اولاً انرژی و توانی برای سایر قلمروها پیدا می کند، مضافاً این که فرض این است بخش خصوصی در سطحی از توان و کارایی است که اگر متکفل این بخش ها شود نه تنها این سطح را حفظ می کند بلکه ارتقا هم می دهد و رفاه مصرف کننده و منفعت مصرف کننده در این واگذاری ها تأمین می شود، بنابراین سوال کماکان وجود دارد که در کجا هستیم؟ آیا در پله های آخر قرار داریم که واگذاری ها را انجام می دهیم؟ یا ملاحظاتی فراتر از این مقوله وجود دارد؟ خارج از مباحث استراتژیهای توسعه و مدیریت استراتژیک در راستای سیاست های کلی جهت گیری های اقتصادی این سوالات مطرح است به اعتقاد من عقیده این استراتژی، فضای تحول و تغییرات بنیادین را در اقتصاد کشور به وجود می آورد که بسیاری از اهداف و آرمان های نظام جمهوری اسلامی برای رونق اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و درآمد و مبارزه با فقر در پس این تحولات انقلابی صورت می گیرد اما اگر هدف دولت ها یک سویه باشد و فقط به رشد بپردازد یا فقط به عدالت توجه نماید و واگذاری سهام را تحت عنوان سهام عدالت را برای کاهش فقر مدنظر قرار دهند، صرفاً جلوه هایی از فقر را به صورت کوتاه مدت برطرف می کنیم و اصطلاحاً گفته می شود برای کمک به افراد نباید ماهی داد بلکه باید ماهی گیری را به آنان آموخت. یعنی ایجاد یک درآمد پایدار در یک اقتصاد پویا و پایدار. برای مثال بهترین کمک به کشاورز این است که اقتصاد بخش کشاورزی یا روستا

هدف استراتژیکی که در قالب واگذاری های زیربنایی صورت می گیرد در درجه اول ارتقای کارایی است یعنی فرض بر این است که اگر دولت از قلمرو اداره امور خلاص شود اولاً انرژی و توانی برای سایر قلمروها پیدا می کند، مضافاً این که فرض این است بخش خصوصی در سطحی از توان و کارایی است که اگر متکفل این بخش ها شود نه تنها این سطح را حفظ می کند بلکه ارتقا هم می دهد و رفاه مصرف کننده و منفعت مصرف کننده در این واگذاری ها تأمین می شود، بنابراین سوال کماکان وجود دارد که در کجا هستیم؟

در تعطیلات پایان هفته از خودروی شخصی خود استفاده می کند اما در ایران این درصد معکوس است. حمل و نقل عمومی کمتر از ۲۰ درصد و آن هم ناکارآمد است و بخش قابل توجهی از حمل و نقل های شهری و بین شهری شخصی است. در اینجا توصیه می شود سهم دولت در حمل و نقل عمومی افزایش یابد البته به این مفهوم این نیست که گرایش به سمت دولتی شدن است، خیر! در قلمروهای شناخته شده مانند حمل و نقل نظام جمهوری اسلامی که قانون اساسی آن، تأمین

گرفته شده است فکر نمی کنید سیاست های اصل ۴۴، این اصل را نقض می کند؟ به نظر می رسد اصل بر دولتی بودن است و بخش خصوصی مکمل دولت است دکتر خوش چهره در پاسخ ابراز داشت: ممکن است ادبیات به کار برده چندان فنی نباشد. در ایران بخش کشاورزی عمدتاً در اختیار بخش خصوصی است (کشت، باغداری، صید و ..) این که گفته بخش تکمیلی دولت به مفهوم آن نیست که کارگزار دولت هستند شاید امکان استفاده از واژه بهتری وجود داشت

نیازهای داخلی و خودکفایی جهت گیری را به استراتژی های جایگزینی واردات سوق می دهد. در قلمرو کالاهایی که مزیت داریم و نیاز بازار داخلی آن محدود است صادرات صورت می گیرد. اگر این مسائل به نحو شکل بگیرد می توان تعاملات را معنا کرد اما در غیر اینصورت در تعارض با برخی موارد قانون اساسی قرار می گیرد. اما اینکه سیاستهای کلی اصل ۴۴ یکطرفه و در سمت ابهام در اقتصاد جهانی است را قبول ندارم اما برخی از زمینه هایی که میتواند مسیر را منحرف کند قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد.

وی در پاسخ به این سوال که شهید مطهری در کتاب "پیرامون انقلاب اسلامی" سوسیالیسم اخلاقی را نزدیک ترین مکتب به اقتصاد اسلامی می داند نظر شما در این زمینه چیست؟ پاسخ داد: البته چون ایشان از پسوند اخلاقی استفاده کرده اند یعنی به مفهوم سوسیالیسم اخلاقی اما زمانی مکتب سوسیالیسم را عنوان می کنید نافی دین و اخلاق هستند. اگر سوسیالیسم به مفهوم اصالت بخشیدن به جامعه و تقدم منافع جمع بر منافع فرد باشد قطعاً این گفته به شدت قابل استدلال و دفاع است و هم یک اصل شناخته شده در دنیای امروز می باشد.

سوال بعد در مورد جایگاه مجمع تشخیص در نظارت بر اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ بود و اینکه ساز و کار تحقق این نظارت چگونه است. وی ابراز داشت: البته ساز و کار جای اما و اگر و بحث دارد. یکی از مباحث این بود که بالاخره مکانیزم ها و جهت گیری ها چه باید باشد اما بهر حال جایگاه مجمع برجسته است و در قانون اساسی وجود دارد و اگر شائبه های سیاسی را کنار بگذاریم و سعی کنیم آنها را منتفی کنیم قطعاً به جایگاهی می رسیم که برای مجمع منطقی است. در حال حاضر اصل این جایگاه از نظر تئوری و مبانی نظری تأیید

ضعف نظارت و تدبیر مدیریت و نبود برنامه جامع واگذاری باعث شد بخش قابل توجهی از این واگذاری ها نه تنها به سمت تولید ناخالص ملی نرود بلکه به شدت کاهش پیدا کرد و متعاقباً بیکاری افزایش یافت. تمام مشکلات را نمی توانیم به بخش خصوصی معطوف کنیم و بخشی از این مشکلات به دلیل عدم نظارت، جامعیت و درک از فرآیند واگذاری و خصوصی سازی است.

است یعنی خصوصی سازی در ایران زمین خورده است. اهداف بخش قابل توجهی از واگذاری ها استمرار تولید نبود بلکه استفاده از یک فرصت بود. لذا ضعف نظارت و تدبیر مدیریت و نبود برنامه جامع واگذاری باعث شد بخش قابل توجهی از این واگذاری ها نه تنها به سمت تولید ناخالص ملی نرود بلکه به شدت کاهش پیدا کرد و متعاقباً بیکاری افزایش یافت. تمام مشکلات را نمی توانیم به بخش خصوصی معطوف کنیم و بخشی از این مشکلات به دلیل عدم نظارت، جامعیت و درک از فرآیند واگذاری و خصوصی سازی است.

دکتر ترکش دوز - زمینه سیاسی فرهنگی آزادسازی اقتصاد ایران پس از انقلاب اسلامی

شاید بتوان گفت سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ از حساس ترین فرازها در تاریخ معاصر کشور ما محسوب می شود. با این حال به رغم نقش حساس و سرنوشت ساز سال های یاد شده در تاریخ معاصر، شاهد هستیم که کمترین میزان کنکاش علمی در این سالها در جامعه علمی ما صورت گرفته است. در این سالها مرحله جنبی در حوزه سیاست و اجتماع در کشور ما طی می شود همچنین در این دوران شاهد هستیم که بسیاری از روندهای گذشته دهه ۶۰ به نحوی دچار تغییر مضمون می شود می دانید که ابتدای این دوران ۴ ساله سه حادثه بزرگ را تجربه کردیم. نخستین حادثه به تمامیت رسیدن فرآیندی است که به حذف آیت الله منتظری از ساختار سیاسی منتهی می شود دومین حادثه پایان جنگ تحمیلی و سومین حادثه هم تغییر قانون اساسی است. البته از این سه پدیده بعنوان حادثه یاد کنم ولی اگر بخواهیم تعبیر بهتری بکار ببریم باید گفت سه فرآیند، زیرا هر سه حادثه نقطه پایان فرآیندی بودند که در سال های پیش در

اصلا کلمه مجاهد کنار رفت. من نگرانم که از برخی واژه های ارزشی استفاده ابزاری شود و دیگر حاضر نباشیم آنها را به کاربریم. لذا به هیچ وجه استفاده از کلمه سهام عدالت با روحیات من سازگار نیست مخصوصاً این که شاهد بودیم در عمل این واژه به مفهوم فروش اقساطی سهام است. این که نامش سهام عدالت نیست!

حضرت امام در ابتدا واژه محروم و مستضعف را به کار بردند. این واژه های پرمحتوا جای خود را به واژه های بی محتوا مانند قشر آسیب پذیر داده است. اصلاً قشر آسیب پذیر یعنی چه؟ مستضعف از کلمه استضعاف به معنای به ضعف کشیده بر می آید. یعنی فرد، قابلیت و توانایی انجام کار دارد اما یک باره سیاست های نامناسب اقتصادی و اجتماعی وی را به زیر خط فقر می کشاند؛ بازنشسته ای باشرافت ۳۰ ساله کار کرده و از تجربه و تخصص بهره مند است اما سیاست های نامناسب پولی باعث می شود قدرت خرید وی کاهش یابد و زیر خط فقر برود این امر مصداق مستضعف است. البته استضعاف فقط در ابعاد اقتصادی وجود ندارد بلکه در حوزه اجتماعی هم قابل مشاهده است.

وی در پایان تصریح کرد: من الزاماً این را عنوان نکردم که چون بخش خصوصی نالان

می شود اما گاهی دغدغه ها و اشکالاتی که وجود دارد بیشتر در مورد مباحث و ملاحظات سیاسی است که پیرامون این قلمرو می چرخد و گرنه جایگاه مجمع، استراتژیک است و از نظر ما به موقع و نافذ آن را تشخیص داده اند.

یکی از حاضرین پرسید زمانی مدعی بودید اصل ایده سهام عدالت را شما و دوستانتان مطرح کرده اید اما دولت رویکرد اشتباهی نسبت به آن داشت در این مورد بیشتر توضیح دهید. دکتر خوش چهره گفت: سوال برایم مفهوم نبود اصل سهام عدالت را من توصیه کرده بودم؟ یادم نمی آید. معتقدم رونق تولید یعنی رشد اقتصاد همراه با نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد. اگر موانع از سر راه تولید ملی رفع شود به رونق تولید بخش کشاورزی و بهبود وضعیت گروه های دهک اول و دوم کمک می شود و دیگر نیازی به این پرداخت ها تحت عنوان فروش دارایی ها نیست. من با واژه سهم عدالت به شدت مخالفم. استفاده نامناسب از واژه های ارزشی مانند عدالت، مفهوم آن کلمه را از بین می برد. اوایل انقلاب منافقین سردمدار واژه ای به نام مجاهدین بودند. این واژه چون مورد استفاده ابزاری و ناصحیح قرار گرفت به گونه ای شد که دیگر این واژه مقدس به کار نمی رفت و کسی جرئت نمی کرد نام خود را مجاهد بگذارد و



کشور وجود داشته اند . به عنوان مثال پایان جنگ را به هیچ وجه نمی توان تیر یا مرداد ۶۷ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دانست. بعدها مسئولین سیاسی کشور اذعان داشتند که فرآیند پایان جنگ ، یک فرآیند دو یا سه ساله بوده است. حذف آیت الله منتظری نیز همین حالت را دارد ایشان نقطه پایان روندی بودند که حدود دو تا سه سال به سختی در سطوح بالای نظام جمهوری اسلامی در جریان بود نقطه پایان مجموعه این چالش ها عزل آیت الله منتظری در فروردین ۶۸ بود. می توان گفت سومین حادثه یعنی تغییر قانون اساسی فرآیند طولانی تری را پشت سر خود داشت ما شاهد بودیم در سالهای قبل زمزمه های فراوانی در محافل حکومتی در جریان بود که قانون اساسی در شرایط احساسی اوایل انقلاب نوشته شده و از کارآمدی لازم برای مبنای عمل قرار گرفتن در شرایط موجود برخوردار نیست تا اینکه طرفداران این ایده موفق شدند در اوایل سال ۶۸ ایده خود را به امام بقبولانند و شورای بازنگری قانون اساسی بر این اساس تشکیل شد. در نهایت پس از رحلت امام توانستند متن تصویب شده را به تایید مردم هم برسانند . پس ما با سه حادثه بزرگ در این دوران مواجه هستیم. حادثه اول یعنی جنگ تحمیلی واجد پیامد ها و دلالت های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی بود. سیاسی از این لحاظ که بهرحال جنگی به اتمام رسیده و نیروهای فعال در جنگ به عرصه سیاست پرتاب شده بودند و اینها در عرصه سیاست برای اینکه خود را به نحوی در مقابل رقبا سامان دهی کنند نیازمند هویت تشکیلاتی بودند. از یک طرف هم وضعیت تغییر یافته پشت جبهه را پس از آتش بس چندان مطابق با آرمان های خود نمی دیدند نظام با یک پتانسیل اعتراضی مواجه بود و ناگزیر بود این پتانسیل را در سلسله سازمانهایی سامان دهند که در پی آن تشکلهایی مانند انصار حزب الله تشکیل شدند. جماعت دیگری از افراد فعال در عرصه جنگ پس از پذیرش قطع نامه دچار فروپاشی ذهنی شدند یعنی احساس کردند بسیاری از شعارهایی که در آن ایام سر داده می شد صورت واقعی نداشته است. افراد خوش بین هم به این نتیجه رسیدند که در سال های گذشته ایده آلیست بوده اند و به نحوی پندار گرایی بر سیاست برخی از آنها حکمفرما بود لذا کوشیدند واقع گرایی و پناه بردن به گفتمان هایی را صورت دهند که نسبتی با فضا و حال و هوای عمومی جنگ نداشت. به لحاظ اقتصادی تا وقتی که جنگ در کشور ما وجود داشت مسئولین می توانستند بسیاری از مشکلات را حمل بر این کنند که تا جنگ در جریان است با چنین مشکلاتی مواجه هستیم البته این توجیه تا حدود زیادی درست بود. اما پس از جنگ

این توجیه موضوعیتی نداشت. ما با انبوهی از انتظارات و توقعات جدید در حوزه اقتصادی مواجه بودیم و مسئولین باید به نحوی به انتظارات رفاهی پاسخ می دادند انتظاراتی که نمی توان آنها را به تغییر ساختارهای اقتصادی در کوتاه یا بلند مدت موکول کرد. مردمی که در طول ۸ سال، زندگی در فضای انقباضی را تحمل کرده بودند انتظاراتی داشتند و مسئولین باید به این انتظارات پاسخ می گفتند. بهرحال جنگ اقتضات فرهنگی خاص خود را دارد. یعنی سبک زندگی را می طلبد که انبساطی

اقتصادی در جامعه حضور داشته باشند . به لحاظ سیاسی با مشکلی مواجه بودیم و اینکه اگر می خواستیم مطالبات اعتراضی را اجازه دهند که در قالب سازمان های خود انگیخته هویت پیدا ممکن بود این مطالبات سمت و سویی پیدا کند که چندان مطابق خواست و مطلوب حاکمیت نیست. این پتانسیل اعتراضی در سالهای جنگ در جامعه جمع شده بود. به همین دلیل کوشش شد که انگیزه های سیاسی رزمندگان به سمت موضوعاتی گرایش پیدا کند که آن موضوعات با نحوه سیاست

تغییر قانون اساسی یک گام بزرگ در جهت تمرکز بیشتر در نظام بود. گروه های مختلف مانند شورای عالی قضایی، شورای رهبری و نخست وزیری حذف شدند و قانون اساسی را از یک وضع حداکثر به یک وضع نام گرا گرایش دادند.

ورزی حاکمان در آن مقطع ناسازگاری نداشته باشد. مسأله تهاجم فرهنگی مطرح شد. در مقابل هویت خودی، دیگری جدیدی آفریده شد و آن هم نویسندگان و روشنفکران غرب گرا بودند که نظام مجال و بستر لازم را برای فعالیت آنان فراهم کرده بود و به شدت در ابتدای این دوره تمام مسئولان تلاش داشتند

نیست بلکه انقباضی می باشد. نمی توان آن را به راحتی با الگوی های مصرفی نظام سرمایه سالار سازگار کرد و باید نظم مبتنی بر حاکمیت سرمایه تحقق پیدا کند و این امر نیازمند آن است که به نحوی مصرف متناسب با منابع در جامعه تحقق یابد، باید الگوهای مصرفی متناسب با نظم مبتنی بر حاکمیت سرمایه در جامعه را شاهد باشیم تا آن نظم از کارآمدی لازم برخوردار باشد. اما فضای جنگ این الگوهای مصرفی را ترویج نمی کرد بلکه متناسب با یک الگوی مصرفی بود که چندان سازگاری با نظم مبتنی بر حاکمیت سرمایه نداشت شاید هم به این دلیل بود که به اقتضای همین دوره شاهد هستیم که مسئولین با صراحت نیروهای درگیر جنگ و ایثارگر را مورد خطاب قرار می دادند و از آنها می خواستند که شمه ای از معیشت و زندگی خود را تغییر دهند. خطبه مشهوری که هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران اقامه کردند ناظر بر چنین مقصودی است. البته دقیقاً نمی دانم آنچه که در پس زمینه ذهنی ایشان برای اقامه این خطبه چه بوده است اما به نظر می رسد چنین هدفی را تعقیب می کردند و می خواستند الگوی مصرفی را در جامعه ترویج دهند که متناسب با سیاستهای اقتصادی و اجتماعی ایشان قرار داشته باشد. خود ایشان با صراحت و چه با شیوه های غیر مستقیم و غیر رسمی به شدت تبلیغ می کردند که نیروهای فعال در جنگ وارد عرصه های اقتصادی یا به تعبیر ایشان عرصه ساز زندگی شوند. ایثارگران و رزمندگان تشویق شدند که با همان قدرت و قوتی که در جنگ فعال بودند این بار بعنوان یک کنشگر

که از جامعه سیاست زدایی کنند. به خاطر دارید که وقتی هاشمی رفسنجانی اولین کابینه خود را به مجلس معرفی کردند از نمایندگان خواستند که صرفاً ملاحظات کاری و حرفه ای را در بررسی صلاحیت کاندیداهای وزارت مدنظر قرار دهند و عنوان داشتند اگر بخواهید عنصر سیاسی را در مقام وزارت مدنظر قرار دهید من عهده دار شأن سیاسی آن خواهم بود. در حوزه های پرتنش آن دوره هم سعی شد با این ترتیب عنوان شود به عنوان مثال در انجمن های اسلامی دانشگاه ها سعی شد انشعابی ایجاد شود که از بطن اندیشه ها هم تشکلی که به رهبری آقای طبرزدی فعالیت می کرد به وجود آمد.

حادثه دیگر تغییر قانون اساسی بود. البته اصولی که طی بازنگری تغییر کرد مضامین متفاوتی را به ذهن متبادر می کند از یک حیث نهاد جدیدی به مجموعه نهادهای سیاسی اداری کشور به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام اضافه شد و این قدمی در جهت تکثیر بیشتر بود و ساختار سیاسی را پیچیده تر و متنوع تر کرد اما از جهت دیگر تغییر قانون اساسی یک گام بزرگ در جهت تمرکز بیشتر در نظام بود. گروه های مختلف مانند شورای عالی قضایی، شورای رهبری و نخست وزیری حذف شدند و قانون اساسی را از یک وضع حداکثر به یک وضع نام گرا گرایش دادند.

این تحلیل ها را اشاره کردم تا فضای سیاسی فرهنگی آن دوران را ترسیم کنم.

